

## سنگسار!!!

نفرین کدام پتیاره

بر پیکرم فتاده است

که این بار فقر و جهل را

چنین برشانه می کشم

این سنگ را چه کسی پرتاب می کند؟

این سنگ! نه! این ننگ

این ننگ کینه نهفته گناهان

کدام غافل است

که بر چشم من نشست؟

من قربانی کدام تغافل

هنگامی که نان را از کف کودکانم

ربوده اند؟

و در درگاه هر کارخانه و خانه ای و

اداره ای

بستر ستم را گسترده اند

هنوز پرتوی از نور را

در حصار خون پلکم می بینم

هنوز رگبار سنگ ها

چون سایه پرندگان در پروازند

یادش بخیر

کانون سبز عشق

یادش بخیر سفره گرم و نان خالی

در قهقهه کودکان مست از مهر پدر

آه ه ه ه ه !!!

آن گرد مرگ آن گرد ننگ را

پاسداری؛ برادری بر قلب ما نشاند

این سنگ‌ها

نه این ننگ‌ها را پایانی نیست

راستی من قربانی کدام رقابتم؟

نابود شده دست کدام رفاقتم؟

آن قاضی! آن قاضی که باسجاده اش

از من طلب تن می کرد!!!؟

فوران خون آخرین رقم را ستانده است

درد را من فقط باسینه! نه با قلب حس می کنم

و بس دردی دور؛ دردی کور

بر کودکان چه خواهدگذشت و بس!!!؟

بر دخترم؛ بر دخترم

محمود خلیلی